

تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

پژوهشی در سیر تکامل لباس ایرانیان در ادوار مختلف

مرگ اسکندر و آغاز سلسله سلوکیان

اسکندر در اثر لجبازی و عناد، تمام کتاب‌هایی که در ایران به دستش افتاده بود را یا آتش زد، یا به دریا افکند و یا به یونان گسیل داشت. سپس نوبت عالمان و صنعتگران رسید، آنها را کشت و برخی را به یونان و مقدونیه فرستاد. سپس نوبت به طلا و جواهرات دربار رسید. دیودور - مورخ سده اول میلادی - راجع به شهر پرسپولیس چنین می‌نویسد: «در آن زمان شهری در زیر آفتاب، به ثروت این شهر پرسپولیس نبود. خانه‌های پر بود از ثروتی که در مدت سالیان دراز جمع کرده بودند. طلا و نقره و پارچه‌های ارغوانی و اشیاء نفیس را کسی نمی‌توانست شماره کند. این شهر بزرگ و نامی شاهان، مورد توهین و غارت و خرابی گردید. یک روز غارت این شهر برای مقدونی‌های حریص کافی نبود، اما برای اشیاء غارتی دست یکدیگر را می‌انداختند و حتی یکدیگر را می‌کشتند. اشیاء نفیسه را خرد می‌کردند ... اسکندر به ارک وارد شد و خزانه‌ای که از زمان کورش تهیه شده بود، به تصرف درآورد، مقدار طلا را اگر به قیمت تسعیر کنیم ۱۲۰ هزار تالان نقره بود. اسکندر سه هزار شتر و عده زیادی قاطر از شوش و بابل خواست تا این ذخایر را حمل کنند...»

«کنت گورث» مورخ سده اول میلادی، ضمن بحث از حریق تخت جمشید از شهری که نزدیک تخت جمشید بود و با آن آتش گرفته، سخن می‌گوید: «قشون مقدونی که نزدیکی شهر اردو زده بود به تصور اینکه شهر از سازه آتش گرفته، به کمک آمد تا حریق را خاموش کند ولی وقتی که دیدند خود اسکندر مشعلی به دست

دارد، آبی را که با خود آورده بودند به کناری نهادند و مواد سوختنی در آتش انداختند. چنین بود فنای پایتخت تمام شرق و فنای شهری که هزار کشتی به قصد آن حرکت داد، آن همه قشون به اروپا ریخت، پل روی دریا زد، کوه‌ها را سوراخ کرد تا آب دریا را به درون کوه‌ها راند. از زمان خراب شدن آن قرن‌ها گذشت و از میان خرابه‌ها دیگر کسی برنخواست. مقدونیه‌ها بعد از اینکه چنین شهری را در میان عربده مستی نابود کردند، شرمسار شدند.

اسکندر با وجود پیروزی‌های بزرگی که به دست آورده بود از تعقیب داریوش غفلت نورزید. به وی خبر دادند که نایب السلطنه بلخ او را محبوس کرده به سوی شرق می‌برد.

اسکندر ضمن تعقیب آنها در حدود دامغان به اردوی فراریان رسیده جسد نیمه‌جان داریوش را در اراه‌ای دید که بدون راننده در حرکت بود. به این ترتیب زندگی آخرین پادشاه سلسله‌ای که بیش از دو قرن در آسیا حکومت می‌کرد، با تحمل بدبختی‌های فراوان سپری گردید. پس از پایان کار داریوش، سربازان و یاران اسکندر، که چهار سال و نیم جلای وطن کرده بودند، شهرهای هرات، کابل و سمرقند را تصرف نموده و به دره علیای رود سند رسید و در اینجا با نخستین حکمران هندی برخورد و برخلاف انتظار در نتیجه مقاومت دلاورانه هندیان، تلفات سنگین بر قوای او وارد آمد. مقدونی‌ها وقتی شنیدند در سمت مشرق این مملکت، پادشاهان مقتدر و توانایی هستند که فیلان جنگی و سپاه فراوان دارند، اجتماعی تشکیل دادند و

طی نطق‌هایی، خستگی خود را از ادامه جنگ و علاقه خویش به مراجعت به وطن اعلام کردند. نطق عالی اسکندر در انصراف آنان موثر نیفتاد. یکی از سرداران او خطاب به پادشاه مقدونی چنین گفت: «برای مقاصد و کارهای انسانی باید حدی تصور نمود. از لشکریانی که از یونان حرکت نموده‌اند، تعداد اندکی باقی مانده و اگر اسکندر می‌خواهند تمام عالم را مسخر نماید، اول باید به یونان مراجعت کند و فتوحات خود را در آنجا نمایش دهد و مجدداً لشکری برای این کار تجهیز کند.»

اسکندر از شنیدن این حقایق تلخ در خشم شد، مجلس را متفرق ساخت و عده‌ای از یاران و هم‌زمان قدیم خود را که با او سرمخالفت داشتند کشت به امید این که لشکریانش از مخالفت منصرف شوند. وی تا ۳ روز عزلت اختیار کرد. بالاخره چون اثری از پشیمانی آنها ظاهر نگردید او به‌وسیله قربانیها استخاره کرد تا معلوم دارد عبور به آن طرف «هیفاز» صلاح است یا نه؛ جواب مساعد نبود و بزرگترین سرباز دنیا با مقدونیه‌ها موافقت نمود، و مغلوب متابعان خود گردید و لذا فرمان مراجعت صادر نمود، و آن با نمایشات مسرت‌انگیز پذیرفته شد.

در مراجعت، اسکندر و سربازان او با دشواری‌های بسیار روبرو گردیدند. عده زیادی از آنها بر اثر نبودن آذوقه، آب، و سایر مایحتاج زندگی رنج بسیار بردند. از وقتی که اسکندر برای جنگ با ایران حرکت کرد دیگر به دیدن وطن خود، مقدونیه، توفیق نیافت. وی هنگام مراجعت در شهر بابل، به سال ۳۳۳ ق. م. در سن ۳۳ سالگی، درگذشت. به عقیده گوتشمید «اسکندر خود به موقع مرد و در غیر این صورت شخصاً ناظر اضمحلال و از



بافندگی یکی پس از دیگری تعطیل و کارگران درمانده و بیکار شدند. هر گونه تولید و ابتکار در کارها از بین رفت و مردم از زورگویی و مالیات‌های سنگین و بی‌توجهی مأمورین بی‌انصاف و بی‌منطق به جان آمدند. کسب و کار و تجارت در این دوره مسکوت ماند و همه منتظر بهبود وضعیت بودند

سلوکوس دوم (۲۴۶-۲۶۶ قبل از میلاد) با وجود مقاومتی که در مقابل پارسیان نشان داد چون بر اثر اغتشاش انطاکیه به جانب سوریه رفت، پارسیان از موقع استفاده کرده ایالات شرقی را متصرف شدند. پس از مرگ سلوکوس دوم، انتیوخوس سوم (۲۲۳ تا ۱۸۷ ق. م.) زمام تاج و تخت انطاکیه را به دست گرفت.

او پس از شکست مخالفین خود سفری هشت‌ساله به مشرق کرد و موفقیت‌های نظامی و سیاسی چندی به دست آورد و سپس تصمیم گرفت مقدونیه را به شاهنشاهی منضم نماید، ولی در این مرحله از رومیان شکست خورده متصرفات آسیای صغیر را از دست داد و به پرداخت خراجی هنگفت محکوم گردید. انتیوخوس چهارم (۱۷۵ تا ۱۶۴ ق. م.) آخرین پادشاه سلوکی، از تجزیه شاهنشاهی سلوکی جلوگیری کرد، ولی با مرگ او تجزیه و انحطاط و رجعت هلنیسم از شرق بسرعت آغاز گردید. حکام دعوی استقلال کردند، سلطنت‌های یونانی یکی بعد از دیگری به تبعیت حکومت روم درآمدند و بتدریج، بساط حکومت سلوکیان برچیده شد. علت اساسی ناپایداری حکومت سلوکیان، نبودن نقطه اتکا بود.

چنانکه دیدیم، هخامنشیان بر قوم ایرانی (ماد و پارس) متکی بودند و قوای نظامی و اداری شاهنشاهی را از بین آنان انتخاب می‌کردند. اسکندر برای اداره امپراتوری خود به مقدونیان متکی بود و همواره می‌کوشید تا با آمیختن خون ایرانیان با مقدونیان و یونانیان، بنیان حکومت خود را استحکام بخشد، ولی سلوکیان برای اداره شاهنشاهی خود که شامل منطقه وسیع ایران و بابل قدیم و شهرهای فنیقیه و آسیای صغیر بود، نقطه اتکایی نداشتند و چون قومی بیگانه بودند نمی‌توانستند به عنصر ایرانی اعتماد کنند. به همین علت، برای تحکیم موقعیت خود به یونانیان و مقدونیان توسل جستند و آنها را در بخش وسیعی از ممالک متصرفی متمرکز ساختند.

زامداران حکومت سلوکی بیشتر به شهرهای یونانی، مخصوصاً شهرهای یونانی آسیای صغیر، اهمیت



دیگری نمی‌دانست؛ به همین جهت، مدت چهل سال شاهنشاهی اسکندر دستخوش خونین‌ترین مبارزات بین مدعیان جانشینی او گردید.

سرانجام در سال ۳۰۱ ق. م. میراث اسکندر بر مبنای سه حکومت مستقل تثبیت گردید. مصر نصیب بطلمیوس شد و او در آنجا سلطنت بطالسه را پایه‌گذاری کرد. در این دوره شهر اسکندریه از برکت فعالیت‌های علمی و فرهنگی که با تشویق بطلمیوس صورت می‌گرفت، مقام و موقعیت مهمی کسب کرد و یکی از مراکز فرهنگی دنیای قدیم بود. ایران، بین النهرین، فلسطین، سوریه، و قسمتی از آسیای صغیر سهم سلوکوس، یکی دیگر از سرداران اسکندر شد. آریان درباره او می‌گوید: «در میان کسانی که بعد از اسکندر وارث تخت و تاج وی شدند، سلوکوس بزرگترین پادشاهان زمان خود گردید. دارای افکار و خیالاتی فاتحانه بود و وسعت قلمروش بر تمامی آنها فزونی داشته است.» او با دختری از نجیب‌زادگان ایرانی ازدواج کرد و با آمیختن خون ایرانی با مقدونی، کمابیش بنیان حکومت خود را استوار کرد. سلوکوس اول فرزند خود «انتیوخوس» اول را در اداره مملکت شریک خویش نمود و سلوکیه و ایالات شرقی را به او واگذار کرد. با این حال دیری نگذشت که مقدمات تجزیه شاهنشاهی فراهم گردید؛ ایالت بلخ در ۲۵۰ و ایالت پارت و گرگان در حدود ۲۴۸ ق. م. تجزیه شد. یونانیان بلخ پس از جدایی از شاهنشاهی سلوکی مدت دو قرن پایدار بودند و مبلغ تمدن یونانی در هند و آسیای مرکزی شدند.

در این دوره با کشاکش‌های ۴۰ ساله، سرمایه‌های مملکت غارت شد، طلا و جواهرات درباری و سلطنتی، چپاول و غارت گردید و به یونان و مقدونیه برده شد. هنرمندان و صنعتگران آواره از وطن شدند. کارگاه‌های

هم‌پاشیدگی امپراتوری خود می‌گردید.»

بلافاصله پس از مرگ اسکندر، جنگ‌های داخلی که بدون وقفه مهمی ۴۲ سال به طول انجامید، آغاز گردید. در اثر این جنگ‌ها، نتیجه اقدامات اسکندر نقش بر آب شد و مقدونیان که چشم به راه احراز مقام فرمانروایی بر جهان بودند، امید و آرزوی خود را بر باد رفته دیدند. وارث طبیعی در کار نبود. بلوا فیلیپ که فرزند نامشروع فیلیپ بود (۳۲۳ تا ۳۱۷ ق. م.) به سلطنت رسید و بعد اسکندر دوم، پسر اسکندر، و «رکسانه» که پس از مرگ پدر به دنیا آمده بود، چندی زمام امور را به دست گرفتند. حمله اسکندر به شرق کمابیش به مبادله فرهنگی بین دو قاره کمک کرد و موجب بسط مناسبات اقتصادی گردید.

با این همه نباید فراموش کرد که پیروزی بر شرق در حقیقت نه تنها انهدام امپراتوری پارس را موجب گردید بلکه به استقرار سلطه جدیدی منجر شد که برپایه برده ساختن وحشیانه مردم بومی بوسیله یونانیان مبتنی بود. وقایعی که بر اثر سقوط پارس اتفاق افتاد زندگی توده‌های مردم را بهبود نبخشید. بهره‌کشی ماهرانه و رنجبارتری که از جانب مهاجمان اعمال می‌شد جایگزین نوع پیشین امپراتوری پارس گردید. در عین حال امپراتوری وسیع اسکندر و پارسها در یک حقیقت با یکدیگر شباهت داشتند و آن این بود که هر دو از طریق پیروزی بر دولت‌های گوناگونی که در سطوح مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرار داشتند؛ به وجود آمده بودند.

سلوکیان:

با مرگ اسکندر نزاع بر سر جانشینی او آغاز گردید. سردارانی که در مکتب او و پدرش فیلیپ، به فنون جنگ آشنا شده بودند، هیچیک خود را کمتر از



می‌دادند تا با کمک آنان بتوانند مناطق وسیعی را که در اختیار دارند، اداره کنند. با این حال، حکومت سلوکیان بتدریج در نتیجه جنگ‌های دامنه‌داری که با مقدونیه و مصر و سپس با پارتیان و رومیان به عمل آوردند، رو به ضعف نهاد. رقابت‌های مدعیان و توطئه‌های آنان برای احراز زمامداری، صرف طلا در راه فساد و رشوه دادن به سناتورهای رومی برای برانگیختن رومیان علیه دشمنان خود، نه تنها در تحکیم حکومت سلوکیان مؤثر نیفتاد، بلکه رومیان متجاوز به هر جا قدم می‌گذاشتند، دیگر حاضر به برگشت نبودند. به همین علت، سلوکیان ندانسته، راه را برای تجاوزات رومیان و شکست خود باز کردند. ولی خطرناک‌تر از رومیان، رشد تدریجی نهضت‌های استقلال‌طلبی در داخل ایران بود که، بیش از هر چیز اساس حکومت سلوکیان را متزلزل می‌کرد. ایرانیان، آرام‌آرام ولی مستمر، در نقاط مختلف علیه متجاوزین به کارشکنی و مبارزه مشغول شدند و سرانجام، چنانکه خواهیم دید، به کمک پارتیان به حکومت جانشینان اسکندر خاتمه دادند.

وضع سیاسی ایران از حمله اسکندر تا ظهور پارتیان:

مرگ زودرس و نابهنگام اسکندر، مانع اجرای نقشه‌های سیاسی و اجتماعی او گردید. پادشاه جوان مقدونی، پس از ورود به کشور پهناور ایران، بزودی دریافت که اداره این ممالک وسیع به دست مشت‌ی مقدونی امکان‌پذیر نیست و باید هرچه زودتر به عنصر ایرانی، مقامی که شایسته آن است داده شود.

وی در راه اجرای این نقشه، علیرغم مخالفت هموطنان خود، قدم‌های عملی برداشت. عمال اداری و بسیاری از شهربانان ایرانی را در شغل خود باقی گذاشت، طبقه جوان ایرانی را به سوی خود جلب کرد و فرمان داد سه

هزار تن از شایسته‌ترین آنان را فنون نظامی بیاموزند و به سبک ارتش غرب تربیت نمایند. او به ایرانیان وعده داد که اگر با او صمیمانه همکاری کنند در افتخارات آینده با مقدونیان شریک خواهند بود. یاران اسکندر که از هدف عالی پادشاه خود بیخبر بودند به ایرانیانی که تعداد آنان در دربار اسکندر رو به فزونی بود، حسادت می‌ورزیدند، حتی بعضی از آنان علم‌طغیان برافراشتند ولی این اقدامات تصمیم او را در اتحاد شرق و غرب راسخ‌تر نمود. بیش‌ازپیش نجای ایرانی را در امور مداخله داد، با دختر داریوش ازدواج نمود، «هشتاد تن از فرماندهان و ده هزار سرباز یونانی را به ازدواج با دوشیزگان ایرانی واداشت و برای آنها جشن‌هایی منعقد ساخت که مدت ۵ روز طول کشید.» اسکندر و همراهان او ضمن برخورد با ایرانیان کمابیش تحت تأثیر تمدن ایرانیان نیز قرار می‌گیرند. مشیرالدوله در تاریخ خود می‌نویسد: «اسکندر با احترام به بعضی از عادات و اخلاق ایرانیان می‌نگرد و صریحاً به مقدونی‌های سرکش می‌گوید که ما نباید اخلاق و عادات خودمان را بر خارجی‌ها تحمیل کنیم، بلکه باید بعضی اخلاق و عادات آنها را هم بپذیریم.»

روش سیاسی اسکندر

اسکندر در اداره امور کشور از روش کار و افکار شاهان هخامنشی تبعیت می‌کرد. هنگام تسخیر بابل و مصر به خدایان و مقدسات مذهبی مردم احترام گذاشت و با این سیاست، محبت مردم را به خود جلب نمود.

برای تنظیم امور خطه وسیع فرمانروایی خود، مانند هخامنشیان، مملکت را به ایالات (شهربانیها) تقسیم نمود. عده‌ای از فرمانداران و استانداران ایرانی را به شغل خود ابقا کرد و برای جلوگیری از فکر استقلال‌طلبی، غیر از ولات ایرانی، فرمانده قوایی از مردم مقدونیه برای

هر ناحیه برگزید.

وی ظاهراً پس از وقوف به مقام شامخ شاه در نزد ایرانیان، «الوهیت» شخص خود را اعلام داشت. نه بدین منظور که پرستش وی موضوع دینی رسمی گردد بلکه به منظور سیاسی، این کار را انجام داد تا برای او، در نظر مردم مداین یونانی، قدرتی ایجاد شود... وی به سجده افتادن را به اتباع خود تحمیل کرد، و آن از مراسم دربار هخامنشیان بود که طبق آن هر یک از تبعه ایرانی در حضور شاهنشاه بزرگ باید به جا آورد و مخصوصاً اتباع شرقی او موظف به اجرای آن بودند.

اسکندر با تعقیب سیاست خود روز به روز بر تعداد خدمتگزاران ایرانی می‌افزود. هنگامی که قشون او به سند رسید فقط یک چهارم از سربازانش مقدونی بودند. رفتار اسکندر با ایرانیانی که با او همکاری می‌کردند، به حدی دوستانه بود که به قول دکتر گیرشمن: «آنان خود را ملتی مغلوب که بر آن یک تن خارجی حکومت می‌کرد، احساس نمی‌کردند، بلکه هنوز خویش را سرور ممالک قبلی می‌دیدند.» هرودت گفته بود: «... پارسیان در تهور و جسارت و روح سلحشوری هیچ دست‌کمی از یونانیها ندارند.» اسکندر نیز پس از آمدن به ایران به این حقیقت پی‌برد. او عده‌ای از شاهزادگان و نجای ایرانی را در حلقه یاران صمیمی خود وارد نمود و دستور داد ۳۰ هزار نجیب‌زاده ایرانی تحت نظر استادان یونانی، زبان و فنون نظامی یونانیان را فراگیرند. این اقدامات اسکندر و رفتار مستبدانه او و دعوی خدایی کردن برای یونانیان، که در مکتب سقراط و ارسطو تربیت شده و پیشوایانی چون سولون و پریکلس را در سرزمین خود پرورانده‌اند، قابل تحمل نبود.

وضعیت اقتصادی و بازرگانی

وقتی که مرگ اسکندر را در ربود، در خزانه مملکت



وارد می‌شد، موجب تشکیلات جدید اقتصادی و تولید افکار نو و مبنای تازه در مبادلات ایران گردید.

ایران البسه و زینت‌آلات، داروها، احجار کریمه، فرشها، بذر گندم، سرب و سگهای اصیل النسب صادر می‌کرد. فراوانی مواد اولیه موجب توسعه صنعت ایران گردید، مخصوصاً صنایع نساجی و قالی‌بافی و قلمزنی و فلزات که در آن هنرمندان و پیشه‌وران ایرانی شهرتی بسزا دارند، رونق گرفت. همچنین کشور ایران درصدد برآمد که بازار را از بعضی محصولات وارداتی نجات بخشد؛ مثل پاپیروس که مصر انحصاراً آن را در دست داشت، و کوشیدند با نباتات محلی آن را بسازند یا پوست (پارشمن) را به‌جای آن به کار برند. حیوان در آسیا جانشین انسان گردید. صنعتگر محصول خود را افزایش داد. انواع ظروف سفالین، پیکرسازی و حکاکی روی استخوان، کنده‌کاری و ساختمان تابع جریان عهد شده، توسعه یافتند... مصرف فلزات، و مخصوصاً فلزات قیمتی، بسیار زیاد بود. سلوکیان طلا را از هند، شمال غربی بلخ، ارمستان و قفقاز وارد می‌کردند. ایران به نوبه خود، آهن، مس و سرب که استخراج آن تحت مراقبت صاحب‌منصبان شاهی افزون می‌گردید، صادر می‌کرد. همه معادن و استخراجات تحت انحصار بود و ملک شاه محسوب می‌شد. مختصات هنر ایران در فاصله میان سقوط حکومت هخامنشیان و تصرف مجدد ایران بوسیله پارتیان که قریب دو قرن طول کشیده است کاملاً روشن نیست. از آثار هنری این دوره بالنسبه طولانی چیز جالبی باقی نمانده است. قسمتی از آثار هنری این عصر صرفاً رنگ ایرانی دارد؛ مانند معبد «نورآباد» که معماری آن از معابد هخامنشی تقلید شده است. قسمت دیگر از آثار هنری این عصر نمودار تلفیق هنر یونان و ایرانی در یکدیگر است. مظهر این نوع آثار هنری بقایای معابدی است که در استخر باقی مانده است. قسمت سوم هنرهایی است که بیشتر صبغه یونانی دارد؛ نظیر معبد کنگاور که در ساختمان آن از طرحهای یونانی تقلید شده است. قسمتی از آثار هنری که از این عصر باقی مانده است مشکوک است و معلوم نیست که آنها را از خارج وارد کرده‌اند یا محصول کار هنرمندان ایرانی است. آنچه مسلم است شاه و درباریان و کسانی که به آنها وابسته بودند بیشتر علاقه به هنر یونانی داشتند و هنرمندان ایرانی و یونانی همواره می‌کوشیدند تا آثار هنری خود را با سلیقه و نظر آنها هماهنگ سازند.»

یافت، تبدیل به پول متحد الشکلی کرد. این پول بزودی جانشین مسکوکات متنوع ایالات شاهنشاهی گردید. در نتیجه روابط اقتصادی قسمت‌های مختلف و کار دادوستد بهبود یافت. او عملاً کاری کرد که یونانیان به‌جای مزدوری در ارتش شاهنشاه، به کسب‌وکار و فعالیتهای مفید اقتصادی در شهرهای مختلف مشغول شدند و عاملی برای انتقال تمدن و فرهنگ یونانی به ممالک آسیایی گردیدند. سلوکیان کمابیش از سیاست اقتصادی اسکندر پیروی کردند. رواج سکه واحدی در سراسر شاهنشاهی و ثروت‌هایی که بر اثر فتوحات اسکندر و جانشینان او به بازارهای جهان آمده بود، به رشد و توسعه فعالیت‌های اقتصادی افزود. از ارزش طلا و نقره ۵۰ درصد کاسته شد، تعادلی بی‌سابقه بین مزد و قیمت ایجاد گردید.

کسب و تجارت در سایه امنیت و حمایت دولت رواج فراوان یافت. پولهایی که به دست اسکندر و فاتحین مقدونی به اروپا منتقل شده بود، در نتیجه استقرار مناسبات تجاری، بار دیگر به ایران برگشت. با جنبش‌های استقلال‌طلبانه پارتیان و دخالت‌های خشونت‌آمیز روم، گاه‌وبیگاه بحران اقتصادی جای فعالیتهای ثمربخش را می‌گرفت؛ معذک سلوکیان از هرفرصتی برای حفظ آرامش و امنیت در جاده‌های تجاری و ایجاد ایستگاه‌های نظامی برای جلوگیری از اغتشاش و تأسیس آبنبارها و کاروانسراها و قنوت در جاده‌های کاروان‌رو استفاده می‌کردند. در این دوره «سرعت ارتباطات و حمل‌ونقل به عالیترین درجه خود رسید. جز عهد اختراع ماشین بخار، هیچ عهدی از این جهت نمی‌توانست با آن دوره رقابت کند...»

جهازات مهمی بین خلیج فارس و بحر احمر در گردش بود و مبادلات اقتصادی بین هند و غرب را تأمین می‌کرد. پس‌ازآنکه روم در جریان تجارت جهانی شرکت کرد مبادلات تجاری بین شرق و غرب فزونی گرفت. «مواد اولیه مانند چوب و فلزات، که ایران و هند تهیه‌کنندگان مهم آن بودند، بسیار مورد تقاضا بود.

مبادلات شامل اشیاء ذیل بود: احجار کریمه و جواهر که روی آنها بطور برجسته کار کرده بودند، داروهایی که از هند تا حدود برتانی «۴۳» (واقع در غرب فرانسه) صادر می‌گردید؛ نباتات، مرهم‌ها، روغن‌ها، عطریات، ارغوان، گلاب، ظروف سفالین، شیشه، منسوجات، اشیاء هنری، پاپیروس و غلامان. این تجارت با کالایی که

پنجاه هزار تالان نقدینه بود (گوتشمید این مبلغ را به ۲۳۰ میلیون مارک پول رایج زمان خود تخمین زده است) و میزان خراج دریافتی سالانه به سی‌هزار تالان بالغ می‌گردید. این امر بیش از همه حائز اهمیت بود که ذخایر مشرق زمین دیگر به تبعیت از آداب‌ورسوم این ناحیه عاطل و مدفون نماند بلکه این ذخایر به دست مردمی افتاد که به استعانت آن، به اقدامات وسیع و خطیری که برای تأمین برقراری مواصلات و ارتباطات جهانی دارای اهم فواید بود، دست زدند. از این قبیل است تحقیق و مطالعه درباره مسیر و مصب رود سند توسط بحریه اسکندر، سفر دریایی «نثارک» که بر اثر آن، رابطه بحری بین سند و فرات کشف شد، تنظیم ترعه‌های متروک بابل از طریق دور کردن گل‌ولایی که مانع عبور کشتیها می‌شد، پاک کردن ترعه‌ها، تأسیس و ترتیب بندها و سدهای بزرگ بر ترعه «پالاکوپاز» (از متفرعات رود فرات)، از آن گذشته کوشش و تلاش برای کشف راه دریایی دورادور عربستان که هرچند اجرا نشد اما نتیجه آن مطالعه دقیقی بود در سواحل شرقی عربستان، و سرانجام آغاز به مطالعه و تحقیق در بحر خزر توسط هراکلیوس...»

دکتر گیرشمن نیز معتقد است که اسکندر در دوره کوتاه زمامداری خود در راه بهبود زندگی اقتصادی سکنه شاهنشاهی که از شبه جزیره بالکان تا سند امتداد داشت، قدم‌هایی بر داشت. نخست در تعقیب نقشه‌هایی که برای اداره خطه فرمانروایی خود داشت طرق ارتباطی را در خشکی و دریا وسعت بخشید. امیر البحر خود نثارخوس را مأمور کرد که سواحل عربستان و بحر خزر را مورد اکتشاف قرار دهد و سعی کند که با بهبود جاده‌ها و ایجاد امنیت عددهای از تجار یونانی را به آسیای غربی بکشاند.

بازرگانان یونانی ضمن فعالیت‌های تجاری عملاً مشاهده کردند که غیر از نظامیان و عمال غربی، ایرانیان نیز با علاقه فراوان خریدار کالاهای آنها هستند. در نتیجه گرمی بازار تجارت، مراکز تجاری بیش از پیش در داخل شاهنشاهی تأسیس گردید، ولی مرگ ناپهنگام اسکندر، فترت و گسستگی غیر منتظره‌ای در مناسبات اقتصادی شرق و غرب ایجاد کرد. اسکندر برخلاف شاهنشاهان هخامنشی، علاقه‌ای به گردآوردن گنجینه‌ها و خزائن نداشت، بلکه او برای بهبود زندگی مقدونیان و ملل تابع خود خزینه‌هایی را که در پایتخت‌های شاهنشاهی